

---

# مارها تشنه‌اند

---

نوشته

امیر محمد اعتمادی



سالها در آن خانه زندگی کرده بود. لای دیوار لانه‌ای داشت، جادار و پیچ‌درپیچ. پشت صندوق چوبی دودگرفته‌ای که هرگز جابجا نمی‌شد، وجبی بالاتر از کف اتاق، سوراخی بر دیوار داشت، راه عبورش. می‌توانست از گرمای اتاق هم استفاده کند، حتی همان‌جا کمین می‌کرد، سر بیرون می‌داد و حشراتی را با زبان دوشاخه‌اش می‌گرفت و می‌بلعید. سوراخ دیگری نیز به پشت خانه راه داشت. گهگاه چرخشی در باغ و مزارع اطراف می‌زد و شکاری به چنگ می‌آورد؛ موش، داروگ، گنجشک و پرندگان کوچکی نظیر آن.

دسترسی به آب هم داشت. باران در کوهستان زیاد می‌بارید و چاله‌چوله‌ها پر بود. حتی تابستان‌ها برای سیوگ مشکلی پیش نمی‌آمد. پای ایوان چاله‌ای داشت که نیمه‌شکسته کوزه‌ای در آن کار گذاشته بودند و هر روز پر از آب می‌شد، برای مرغ و خروس پیرزن و برای گنجشک‌هایی که سراسر روز جیک‌وجیک‌شان بلند بود و شب لابه‌لای سرشاخه‌ها به خواب می‌رفتند و سیوگ گاهی که گرسنگی فشار می‌آورد، شبانه از سوراخ پشتی بیرون می‌زد، محتاط و بی‌صدا از تنه درختان بالا می‌خزید، گنجشکی خفته را به دهان می‌کشید، می‌بلعید و پس از ساعتی

پرهایش را قی می‌کرد، اما هرگز به مرغ و خروس یا جوجه‌های نوپای پیرزن دست‌درازی نمی‌کرد. خود را از اعضای خانه می‌دانست و چنین عملی را هیچ خانه‌ماری مرتکب نمی‌شد.

اما این تابستان، خشک‌سالی بیداد می‌کرد. از مرغ و خروس پیرزن که چیزی نماند. گنجشکان خانگی پرکشیده و رفته بودند. ته کوزه پای ایوان غبار گرفته بود. خود پیرزن هم به دشواری آب‌گیر می‌آورد. به خصوص از وقتی که نوه‌اش دچار آن بیماری شده بود. بیماری ریشه دوانده، شب‌ها دخترک را به تب و هذیان می‌انداخت و پیرزن تا می‌توانست پاشویه‌اش می‌کرد. این آب باید از جایی تأمین می‌شد. پیرزن که توانایی‌اش را نداشت هر ساعت کوزه بر دارد و به پری چشمه برود. هر وقت بهمن را کوزه به دست می‌دید سر به آسمان می‌گرفت و می‌گفت «پیر بشوی پسر. الهی از جوانی‌ات خیر بینی. الهی!»

فقط پری چشمه آب داشت که سیوگ نمی‌توانست برود. چرا که یقین داشت دچار آدم می‌شود و این یعنی... در زندگی درازش آموخته بود از آدم جماعت پرهیز کند، هرگز در دیدشان قرار نگیرد و گرنه سرش را به باد خواهد داد. آدم حتی از رقیبی که برای تصاحب لانه و محدوده‌اش می‌آمد خطرناکتر بود. چندین بار از دست آدم‌ها گریخته بود، حتی یک بار مرگ را به چشم دیده بود. پسرکی سنگ لبه‌تیزی را به سر سیوگ نشانه رفته و با تمام توانش پرتاب کرده بود که با خوش‌اقبالی جان در برد. تکه‌ای از پوست سرش کنده شد و گریخت و لابه‌لای خار بوته‌ها پنهان شد. اما هرگز فراموش نکرد و نمی‌کند که آدم‌ها آماده‌اند سرش را به سنگ بکوبند.

به خصوص که از شدت سیاهی برق می‌زد. از دور جلب نظر می‌کرد و به هیچ طریقی نمی‌توانست پنهان بماند. باز اگر مثل آن جفتش چند خال زرد روی سر و گردن داشت می‌توانست لابه‌لای علف‌های خودرو بگذرد و خود را به پری چشمه برساند، اما با آن سیاهی یک دست شب‌گونه هیچ

امیدی نبود. رنگ و هیبت‌اش در نگاه هر آدمی هراس‌آور جلوه می‌کرد، سمی و مهاجم.

سمی بود، زهر چکیده‌اش را از قوی‌ترین زهرها می‌دانست، ولی مهاجم؟ هرگز. چه‌طور می‌توانست مهاجم باشد درحالی که در خانه آدم‌ها زندگی می‌کرد؟ اصلاً مهاجم مغایر بود با خلق و خوی مسالمت‌جویانه‌اش که همواره می‌کوشید با آدم‌های خانه روبه‌رو نشود، که مبادا به وحشت بیفتند. با این حال می‌دانست او را مهاجم می‌دانند و تا ببینند حمله می‌کنند.

و شب. خطرش بیشتر از روز بود. با آن همه سگ و شغال و گرگ که همه‌جا پراکنده بودند و حتی پرندگان تیزچنگ شب‌پرواز، با چه جرثقی آن همه راه را برود و برگردد؟ به خصوص جغد بزرگ کوهستان با آن جیغ نخراشیده‌اش. جفدی که از آسمان هو می‌کشید و فرود می‌آمد مانند بلای آسمانی نازل می‌شد، چنگ به کمره‌اش می‌انداخت، بالا می‌کشیدش و رها می‌کرد. سپس با خیال راحت به سراغش می‌آمد. لاشه را با چنگ و منقار پاره می‌کرد و تکه‌تکه می‌بلعید. بلایی که سر بسیاری از مارها آمده بود. اما سیوگ می‌دانست چگونه خود را حفظ کند. حتی برای سیر کردن شکمش می‌کوشید از لانه دور نشود. همان اطراف شکاری می‌کرد و به سوراخ می‌خزید.

با وجود این همه خطر از رفتن به پری چشمه چشم پوشیده، ناچار بود به آب ذخیره پیرزن دستبرد بزند، که البته دیگر مقدور نبود. تا زمانی که در کوزه‌ها باز بود مشکلی نداشت. نیمه‌های شب که مطمئن می‌شد پیرزن و نوه‌اش خوابیده‌اند سری به کوزه می‌زد و رفع تشنگی می‌کرد. اما این روزها وضع به کلی تغییر کرده بود. در کوزه‌ها را بسته، سنگ‌های بزرگی درون بشقاب لعابی زرد روی هریک گذاشته بودند که تکان‌دادنش کار سیوگ نبود. حالا که زمین و آسمان به هم آمده بود و از همه سو گردوغبار خشک‌سالی می‌بارید پیرزن هم این‌طور رفتار می‌کرد. دریغ از یک قطره آب.